

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱۷) وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (۱۸)

عرض شد این آیات را ما می‌توانیم به صورت موضوعی نگاه کنیم که مجموعه‌ای از حرف‌های مسیحیان و یهودیان را جمع‌آوری کنیم و جواب فنی به این‌ها داده شود، این یک کار است. این کار بحث توحیدی را می‌طلبد که تا حالا بارها این بحث‌ها انجام شده بود، ولی آن چیزی که محل بحث بود این بود که پشت صحنه‌ی این حرف‌ها چیست؟ یعنی حرف‌های مسیحیان و یهودیان در مقابل مباحث توحیدی دارای چه پشت صحنه‌های سیاسی، یا اعتقادی است؟ و با طرح این‌طور مباحث عملاً چه کاری را دارند پیش می‌برند؟ این‌طور حرف‌ها راجع به عالمان گفتن و راجع به احبار و رهبان گفتن و راجع به مسیح گفتن و راجع به حضرت مریم گفتن، قران می‌خواهد معلوم کند که این‌ها چه بحثی را دارند پیش می‌برند؟ این طرح اصلی این بحث بود.

در آیه ۱۵ که داشتیم «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»؛ برای شما رسولی آمده که کثیری از «تُخْفُونَ» را بیان نکرده و یک مقدار را هم بیان کرده، کثیری از بحث‌ها است که بیان نکرده، و توضیح هم داده که لزومی نداشته بیان کند، شاهراه اصلی لزوم داشته که آن را بیان کرده است.

قبل از ورود به بحث به چند نکته دوستان را متوجه می‌کنیم و تذکر می‌دهیم.

به آیه ۴۶ سوره مبارکه مائده دقت کنید، ما دو رکن داریم که این‌ها کنار همدیگر است که دو رکن اصلی دین را تشکیل می‌دهد، یک رکن خود **کتاب** است و یکی رکن این شخصی است که به عنوان **پیغمبر** آمده، یعنی هم کتاب‌ها باید همدیگر را تصدیق کنند هم خود اشخاص باید همدیگر را تصدیق کنند، آن رکن فقط رکن کتاب نیست. این آیه را دقت کنید: «وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»؛ ما حضرت عیسی را در پی پیامبرهای قبلی آوردیم که «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ»؛ خود حضرت عیسی مصدق تورات بود. «وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ»، یعنی این نیست که فقط پیامبر یا کتاب او با آن کتاب تطبیق کند، باید خود شخص هم «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ» باشد، خود کتاب هم «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» باشد. جمع این‌ها سؤالی است که این سؤال را می‌گذاریم إن شاء الله به آیات معروف ۶۶، ۶۷، ۶۸ برسیم، ببینید آیه ۶۷ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» که آیه معروف غدیر است، به این آیه غدیر می‌گوییم. ما کاری به شأن نزول آن نداریم، شأن نزول آن ممکن است که غدیر باشد و در روایات هم آمده که غدیر است، ولی یک موقع بحث قرآنی می‌کنیم، خارج از هر بحث دیگری استشادات قرار است استشادات قرآنی باشد. این که «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» یک ریشه‌ای وجود دارد دنبال این ریشه باید بگردیم، یک ریشه‌ای وجود دارد که فرق ندارد چه در تورات چه در انجیل و چه در قرآن این یک ریشه دارد تکرار می‌شود. آن ریشه‌ای که حلقه‌ی پیوند تمام این‌ها است همان بحث امامت است که این را بگذارید در جای خود بحث کنیم.

دو رکن اصلی برای اقامه دین: کتاب و آدم

در آیه قبل این آیه و آیه بعد این آیه دارد با این که یک چیزهایی از اهل انجیل از بین رفته «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» (مائده: ۶۶)؛ اگر اقامه‌ی تورات کنند، اقامه‌ی انجیل کنند، اقامه‌ی قرآن کنند، «لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ»، «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»، آیه بعد را ببینید چون قرار است «بَلِّغْ»، چه چیزی را بگو؟ این را بگو: «قُلْ

يا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (همان: ۶۸)

یعنی این عبارت اگر خوب تحلیل شود از آن امامت اخراج می‌شود، اگر کسی بخواهد همزمان اقامه‌ی تورات کند، اقامه‌ی انجیل کند، اقامه‌ی قرآن کند، این اقامه؛ یعنی **اقامه‌ی شاهراه اصلی دین** را باید بکند، این اقامه‌ی شاهراه اصلی دین دو رکن دارد.

ما گاهی اوقات خیلی راحت می‌گوییم «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ یعنی غدیر، قبلاً می‌توانستیم بگوییم الآن نمی‌توانیم به دلیل اینترنت و این‌طور چیزها این قدر راحت صحبت کنیم! الآن این موضوع در شبهات وجود دارد خیلی وقت‌ها طرف مقابل قبول نمی‌کند، یعنی چه؟ یعنی غدیر، می‌گوید یعنی عمر. این‌ها در این روزگار جواب فتی قرآنی لازم دارد، جواب خود قرآن را لازم دارد که اگر کسی بخواهد با توجه به این که کتاب قرآن وقتی که آمده «كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (مائده: ۱۵)؛ یک سری از آن‌ها را اصلاً رها کرده است. اگر این بخواهد اقامه‌ی تورات کند، اقامه‌ی انجیل کند، اقامه‌ی قرآن هم بکند و قرآن برای این‌ها نازل شده، «وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ»؛ چیزی که برای آن‌ها نازل شده، قرآنی که نازل شده برای این‌ها نازل شده، اگر بخواهد اقامه‌ی این‌ها را بکند باید اقامه‌ی شاهراه اصلی شود، شاهراه اصلی هم دو رکن دارد که رکن متنی آن به عنوان رکن متن در قرآن آمده، این رکن احتیاج به کسی دارد که آن را اقامه کند، رکن انسانی، که از دل این مطلب امامت و ولایت استخراج می‌شود، شأن نزول آن غدیر است سر جای خود. این به عنوان یک نکته‌ای که ذهن درگیر شود، سر جای خود دقیق‌تر به این نکته می‌پردازیم.

نکته‌ی بعدی سؤال شده این بحث‌های فتی که در قرآن مطرح است که مسیحی‌ها این‌طور می‌گفتند، یهودی‌ها این‌طور می‌گفتند، این بحث این قدر فتی است، آیا واقعاً این‌طور است که همه چنین حرفی را با این پشت صحنه‌ها می‌گفتند؟ یا نه؟ همه‌ی این حرف‌ها را با توجه به این پشت صحنه‌ها نمی‌گفتند؟

اندیشه‌هایی که سران می‌سازند و در جامعه سریان می‌دهند

جواب: یکی آیه ۱۱۰ سوره اعراف و یکی آیه ۳۵ سوره شعراء، ص ۳۶۸ را بیاورید! قاعده‌ی کار اصلاً این نیست که کلیه‌ی مردم و مسئولین و تئوریسین‌ها همه یک حرف را با پشت صحنه‌های مشخصی بگویند، قاعده این نیست، خیلی وقت‌ها قاعده بر این است، نقش رسانه‌ها این است که حرفی را بسازند، چه کسی بسازد؟ آن کسی که در رأس قرار گرفته، آن‌ها این حرف را بسازند و بعد در یک شبکه‌ای این را مطالبه‌ی عمومی کنند، این حرف را مطالبه‌ی عمومی کنند.

شما ببینید در همین آیات مربوط به نزاع مابین فرعون و حضرت موسی چیزی که می‌بینید وقتی حضرت موسی آمد و گفت این‌ها را به ما بده برویم، فرعون معجزه‌ای از او طلب کرد، آیه ۳۲ را ببینید «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ»؛ عصای خود را انداخت و اژدها شد، «وَوَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ»، این قسمت را دقت کنید «قَالَ»، چه کسی؟ فرعون. «قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ»، دارد که را به ملا اطراف خود می‌دهد. «قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ»؛ این ملا و این چهره‌هایی که در این عبارت هم به خصوص آمده، «حَوْلَهُ» هم آمده، یعنی در اطراف او هستند، او را دوره کرده‌اند؛ یعنی از این کانال‌ها است که اندیشه‌ها و مطالب خواهد رسید. ببینید «قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ»، کدها را یکی یکی دقت کنید، «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ»؛ می‌خواهد که شما را از سرزمین شما با این سحر بیرون کند، نظر شما چیست؟ «قَالُوا»، چه کسی؟ ملا. «قَالُوا أُرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ»؛ این‌ها را رها کن، او و برادر او را رها کن، سحره را بیاور، «يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ * فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ». این مکالمه‌ی چه کسی با چه کسی است؟ فرعون و ملا او.

حالا سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۰۷، صفحه ۱۶۴، را ببینید که همین اندیشه‌ای که بین فرعون و ملا رد و بدل شد حالا بین ملا و مردم وجود دارد؛ یعنی فرعون این اندیشه را ساخته، این اندیشه را نشر داده، از این به بعد کار ملا است که این نقش را بازی کنند. «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ

مُبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ * قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ»؛ ببینید فرعون به این ملأ می گوید، اینها هم با مردم همین فکر را مطرح می کنند، اینها بلندگو هستند، «قَالُوا أَرْجِهْ»، «يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَابٍ»، درست مثل همان آیات هست، یک مرتبه فرعون با ملأ است یک مرتبه ملأ با مردم است. یعنی اینها هستند که نقش تزریق فکری را دارند، او این کد را داده آنها هم همین کد را در جامعه پخش می کنند.

طبیعی هم باید این باشد که کسانی اندیشه‌هایی را بسازند، نمی شود همه یک اندیشه را بسازند پای آن قسم بخورند، خیلی طبیعی نیست! اندیشه‌ها را یک عده‌ای می سازند از کسانی که ملأ هستند، از کسانی که چهره هستند، از کسانی که در رأس قرار می گیرند، در رأس فکری هستند و با نظامات سیاسی تعاملاتی ممکن است داشته باشند. اینها اندیشه‌ها را می سازند و این اندیشه‌ها را سریان می دهند و نتیجه‌ی لازم خود را از این اندیشه‌ها می گیرند. این یک روالی است که علی القاعده باید اتفاق بیفتد اتفاق هم می افتد.

ایجاد شبهه با اندیشه و ایجاد معرفت با قلب

البته این که از اندیشه می گوئیم، ما داریم «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (ق: ۳۷)؛ این قرآن تذکری است برای کسی که صاحب قلب باشد، تذکر داده‌اند نه این که بگویند «لِمَنْ كَانَ لَهُ عَقْلٌ»، می گویند «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»؛ اگر کسی قلب آماده‌ای داشته باشد معارف حقّه را می گیرد، قلب آماده لازم دارد. برای همین است که قرآن به مقوله‌ی ایمان خیلی بها می دهد، ایمان چیزی است که عقل القلب است؛ یعنی چیزی است که به قلب گره می خورد. شما این قلب را سبک نشمرید، این خیلی با مسئله‌ی عقل و فکر فرق دارد، فکر آدم این طور است که در یک کار فکری انسان خسته می شود ولی معرفت قلبی اصلاً خستگی ندارد، معرفت قلبی معرفت شهودی است یعنی شهود قلبی است. برعکس این که ذهن خسته می شود اتفاقاً قلب خنک می شود، حتی به

عنوان یک قلق لحظاتی سعی کنید اصلاً عقل شما کار نکند، یعنی با فکر خیلی کار نکنید، با فکر کار نکنید متوجه قلب باشید، آن موقع قلب معارف خود را دارد، این است که ایمان می شود چون قلب جایی است که هم معرفت شهودی را دارد هم این معرفت با عواطف گره می خورد.

معرفت شهودی در قلب – عواطف در قلب < معرفت شهودی عاطفی است

در روایات می بینید ائمه وقتی می خواهند بگویند علم در ما وجود دارد خیلی عجیب است دقت کنید! نمی گویند «هَا هُنَا» (اشاره به سر نمی کنند) می گویند «هَا هُنَا» (اشاره به قلبشان می کنند)، می گویند این جا است، هیچ موقع نمی گویند در سر ما است می گویند در سینه ی ما است. حتی در روایات ذیل این آیه که «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (عنکبوت: ۴۹)؛ مدام روی سینه ی خود می زنند می گویند: «إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا»؛ این جا در سینه ی ما علم است. متأسفانه در عقل ما علم وجود دارد، آن ها در سینه ی خود علم دارند، فرق آن چیست؟ فرق این است اتفاقاً این معارف حتی در قلب صنوبری خود را نشان می دهد، می دانید که این عضو قلب با خود قلب قرآنی ارتباط دارد، گاهی اوقات برای همین است وقتی از ائمه سؤال می کنند می گویند منظور از قلب قرآنی چیست، می گویند یک تکه گوشتی در سینه است. با این مشخصاً معلوم است منظور این نیست که معارف با این یک تکه گوشت فهمیده می شود، منتها این قلب با آن قلب دقیقاً مرتبط است، حقیقت قلب در بدن انسان به عنوان قلب قرار گرفته، دقت کنید هم جای معرفت شهودی است و هم جای عواطف است، لذا شهود به شدت عاطفی است و به عواطف گره می خورد.

معرفت قلبی < گره خوردن به عاطفه < ایمان

یعنی کسی که معرفت را با عقل خود دریاورد به عاطفه ی او گره نمی خورد لذا تبدیل به ایمان هم نمی شود. ولی اگر معارف را به شهود پیدا کند اولاً با عواطف او درگیر می شود و بعد تبدیل به ایمان می شود، یعنی شخص مؤمن می شود، عقد القلب می شود، یعنی قلب او به این مطلب گره می خورد. شما ببینید حتی مادر که می خواهد نهایت عاطفه را به فرزند خود نشان دهد به سینه ی

خود می‌چسباند، یعنی این مرکز مرکز عاطفه است و مرکز معارف شهودی هم هست و حتی در معارفی که با شهود به دست می‌آید، شهود نه این‌که حتماً چیزی را ببیند، می‌بینید که با فکر به دست نمی‌آید، به ذهن فشار نمی‌آید. شخص در شب، در نیمه شب می‌بیند مطلبی بر قلب او خطور کرد و خنکایی در قلب او ایجاد شد؛ یعنی همین منطقه خنک شد، اصلاً هم خسته نمی‌شود. از این‌ها یک مرتبه که هیچ، صد هزار مرتبه هم باشد خسته کننده نیست، ولی چیزی که عقل را می‌خواهد لزوماً درگیر کند، یعنی ذهن را درگیر می‌کند، چیزی است که همین طور که جلو می‌رود می‌بینید ذهن کم می‌آورد، دارد خستگی ایجاد می‌شود و به عاطفه‌ی آدم هم گره نمی‌خورد. لذا دنبال کردن بحث‌های اندیشه‌ای یک بحث است رسیدن به معارف شهودی یک بحث دیگر است! اگر **بحث‌های اندیشه‌ای** کسی مقدمه‌ای برای گرفتن **معارف شهودی** باشد می‌بینید که در آن ایمان وجود دارد ولی در این‌ها ایمان نیست، می‌تواند ایمان نباشد.

«كَمْ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ» چه بسا که شخص شروع کند این قدر کار فکری انجام دهد، به عمیق‌ترین براهین دست پیدا کند و یک رکعت هم نماز نخواند و یک شب او را بیدار نکند، ولی می‌بینید عاطفه شب آدم را روز می‌کند. یعنی ممکن است یک نفر به دلیل عاطفه، به دلیل عشق، به دلیل قلب بیدار می‌شود. لذا در بحث‌های اندیشه‌ای حواس شما باید مقدمه باشد،

عقل در قرآن به معنی قلب است

انسان با قلب خود تعقل می‌کند

اگر قرآن این را می‌گوید در آیه سوره ق که آیه بسیار مهمی است «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ». ما به دلیل این که خود عبارات‌های قرآنی را نخواستیم بفهمیم گفتیم این یعنی عقل و نقل، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» یعنی چه؟ یعنی عقل، «أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» یعنی نقل، پس گفتیم قرآن دو حجت دارد عقل و نقل. این عقل و نقل نیست این قلب است. این واژه‌ی قلب را در کل قرآن دریاورید ببینید قلب یعنی چه، قلب

سلیم، کسی با قلب سلیم به آن دنیا برود. «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ». این قرآن برای چنین موجودی است، سرآغاز او قرآن است، قرآن برای چنین موجودی فایده دارد و ذکر دارد و متذکر می‌کند، قرآن این‌طور است.

(سؤال) اگر بحث فکر شود می‌گوییم برای کسانی که فکر می‌کنند، تعبیر عقل را در قرآن نداریم ولی تعبیر فکر را ما داریم. شما جنود عقل و جهل را در احادیث کافی ببینید، جنود عقل و جهل آن هم عقل به آن تعبیر، چون ما عقل را یک تعبیر خاصّ صرف فکر کردن و برهان بندی کردن می‌گوییم، حال آن‌که عقل در تعبیر قرآن «أَفَلَا يَعْقِلُونَ» (یس: ۶۸)، چرا این‌ها تعقل نمی‌کنند؟ این که گفتم عقل را نداریم یعنی به عنوان مستقل نداریم وگرنه «أَفَلَا يَعْقِلُونَ» داریم. «أَفَلَا يَعْقِلُونَ»؛ یعنی چرا نمی‌نشینند فکر کنند؟ صرفاً یک کار اندیشه‌ای انجام می‌دهند. جنود عقل و جهل را که انسان نگاه می‌کند می‌بیند چه چیزهایی در عقل مؤثر است، آن موقع است که می‌بینید «لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» (حج: ۴۶)؛ قلبی که دارد با آن تعقل می‌کند یک بحث دیگر است، با قلب تعقل می‌کنند، انسان با قلب خود تعقل می‌کند، تعقل قرآنی.

سوال: این مطلب درست است که قلب چند لایه است؟ یعنی لایه‌ی اوّل آن صدر است، لایه‌ی دوم آن شغاف است، بعد فؤاد است، به کلّ این مجموعاً قلب اطلاق می‌شود؟

- تعبیر آن را من دنبال نکردم، من این تعبیر را از آقای عبّاسی شنیدم که لایه‌بندی به سمت داخل یا بیرون وجود دارد، دنبال نکردم که واقعاً درست است یا نه، ولی اصلاً کاری به لایه‌بندی نداشته باشیم این مجموعه را قلب می‌گویند. با این دقت که شغاف یعنی این، فؤاد یعنی این، صدر یعنی این، تا این حد عبارت‌های قرآنی وجود ندارد.

عبارت‌های قرآنی این را دارد که «الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج: ۴۶)؛ این که قلب در سینه وجود دارد، «لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»؛ یعنی قلبی که در سینه است. با بدن هم سازگاری دارد، قلب ما در سینه‌ی ما است یک قلبی است که آن هم در سینه است، ولی این که

جایگاه فؤاد نسبت به این‌ها کجا است، درونی یا بیرونی بودن آن، برای این حد من توجیه قرآنی پیدا نکردم باید بگویند توجیه آن به لحاظ دینی و قرآنی چیست.

(سؤال) «ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» (نجم: ۱۱) برای پیغمبر است نه برای همه. الفؤاد؛ یعنی فؤاد پیغمبر، دل پیغمبر آن چیزی که دید اشتباه ندید، راجع به پیغمبر است «ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى». این‌که از این بخواهیم استخراج کنیم فؤاد هر چیزی ببیند اشتباه نمی‌بیند مشکل دارد.

سؤال: سمع و بصر و فؤاد که ابزارهای قلب درونی و بیرونی هستند احتیاج نیست اسم سمع و بصر و فؤاد بیاید؟

با سیر در زمین قلب باید عاقل بشود

جواب: سوره حج، آیه ۴۶ را بیاورید، به این ادبیات کاری نداشته باشید، خودتان فکر می‌کنید این سمع چه سمعی است؟ «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ»؛ آیا در زمین سیر نمی‌کنند؟ ببینید در زمین سیر نمی‌کنند «فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا»، این سیر در زمین رفتن به کشور ترکیه و شهر آنتالیا نیست! اصلاً این سیر در زمین در تعبیر روایات می‌دانید به چه چیزی تعبیر شده است؟ سیر در قرآن! البته این با سیر در زمین منافات ندارد، اگر سیر در زمین کند، برود در تاریخ سیر کند، قلبی پیدا کند که با این قلوب بشود تعقل کرد؛ یعنی قلب او عاقل شود. این سلسله‌ی پادشاهان را ببین «مَرَقْنَاَهُمْ كُلَّ مُمْرَقٍ» (سبأ: ۱۹)؛ آن‌ها را به کلتی نابود کردیم، «فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ»؛ آن‌ها را اسطوره و افسانه کردیم، ببینید یک موقع آن‌طور بودند حالا این‌طور شدند، حالا این شاهان کجا هستند؟ آیا این دنیای زودگذر این حرف‌ها را دارد که انسان بخواهد... اصلاً بحث در این فضا است، این‌که این همه موجودات را خدا برای چه خلق کرده، این فضای از بحث را کسی دنبال کند سیر در زمین کرده است. حالا ممکن است سیر در قرآن باشد،

سیر در زمین یعنی سیر در قرآن

یکی از اهمّ موارد سیر در زمین سیر در قرآن است؛ چون قرآن تذکراتش را کنار حوادث تاریخ می‌گذارد و می‌گوید، ولی کتب تاریخی بنا ندارند چنین کاری انجام دهند. «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا»، یک سری قلب‌هایی پیدا کنید. ببینید این بحث‌ها را در قرآن پیدا کردن خیلی مهم است، «قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا»؛ قلبی که با آن تعقل می‌کنند. اگر تعقل کند به قلب او گره می‌خورد و به عواطف او گره می‌خورد و تبدیل به ایمان می‌شود. این عقل و این‌طور عاقلی را دین پیشنهاد کرده نه این‌که در Office خود بنشیند شروع کند به Paper دادن و مقاله‌ی ISI درست کردن از چیزهای دینی، یا مقاله‌های کتب توحیدی از خود اختراع کردن، این نیست. باید قلبی پیدا کنند که این قلب تعقل کند، قلب او تعقل کند، قلب او اگر تعقل کند در او ایمان درست می‌شود. «أَوْ أَذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا»؛ یا گوش‌های شنوا پیدا کند، گوشی پیدا کند که با آن بشنود. این آیه ربط به سیر در زمین دارد، مگر گوش‌های ما همین‌طور نمی‌شنود؟ این سمع آیا این سمع است که گوش ما کار کند، ادراکات بیرونی ما کار کند؟ یعنی قوایی که دارد بیرون ما را ادراک می‌کند، آیا این سمع است؟

این اذن است، یعنی این اذن، این گوش، گوشی شود که سمع کند، یعنی بشنود، حرف‌ها را بشنود و اجابت کند، همین **سمع اجابت** است. «فَأِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ»؛ این ابصار نابینا نیست، می‌گوید دیدن کور نیست، چشم‌ها می‌بیند، منتها جای دیگری که می‌خواهد این‌ها را به آن‌جا ببرد تحلیل کند و به ایمان تبدیل کند، آن چشم کور است؛ یعنی ادراک بیرونی او درست است، بالاخره همین صحنه‌هایی که اولیای خدا می‌بینند ما هم همین صحنه‌ها را می‌بینیم، همه با هم به قبرستان می‌رویم یک صحنه می‌بینیم، این نابینا نیست، چه چیز نابینا است؟ «الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»؛ این چشم است که کور شده است. این مشکل به چه شکل حل می‌شود؟ سیر در زمین، اگر سیر در زمین کند چشم و گوش او باز می‌شود.

در همه جا سمع به یک معنا نیست، شاید در این آیاتی که «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً» (اسراء: ۳۶) سمع، در این جا منظور همین گوش است، همین قوه‌ای است که دارد بیرون را ادراک می‌کند که از او سؤال می‌کنند، مورد سؤال قرار می‌گیرد. ولی یک جاهایی هم به معنای سمع اجابت است، باید جاهای مختلف دیده شود.

(سوال) نه! می‌خواهیم بگوییم قلوب در صدور هستند. می‌گوید: «تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج: ۴۶)؛ قلبی که در سینه است. ما چیزی داریم به معنای شرح صدر، ما شرح قلب نداریم.

شرح صدر کافر تکنیکال است و پشتوانه عمیق ندارد

وقتی انشراح را می‌خواهند نشان دهند همیشه در منطقه‌ی سینه نشان می‌دهند، شرح صدر است ولی شرح قلب نیست. بحث شرح صدر یک بحث است، بحث قلب یک بحث دیگر است، برای همین است که ما ممکن است شرح صدر در کفر داشته باشیم، یعنی قلب ضمن این‌که همیشه فشرده است ولی شخص در کفر شرح صدر داشته باشد، این یک مقداری بیرونی‌تر است، در لایه‌های بیرونی‌تر است؛ یعنی می‌بینید که تحمل بیشتری وجود دارد، البته ادراک بالاتری ندارد، ادراک عمیق‌تری وجود ندارد، یعنی وقتی داخل می‌روید پشتوانه ندارد، داخل ندارد، ولی وقتی در لایه‌های بیرونی می‌آید می‌بینید شرح صدر برای کفر دارد، یعنی تحمل بیشتری دارد.

شما گاهی اوقات می‌بینید در مناظره‌ها آدم‌ها شرح صدر از خود به خرج نمی‌دهند، ممکن است یک کافر بی‌دین بی‌خدایی باشد خیلی از خود شرح صدر نشان دهد و خیلی اندیشه‌ها را راحت بپذیرد، به او ناسزا می‌گویند راحت برخورد می‌کند، خیلی تکنیکی است این کاری که انجام می‌دهند. یعنی آموزش دیده‌اند که چطور وقتی به آن‌ها ناسزا می‌گویند ناسزا نگویند. این به معنای این نیست که لزوماً پشتوانه‌ی آن با ادراکات عمیق ترکیب شده و الآن دارد خودش را نشان می‌

دهد! نه! بلکه در لایه‌ی بیرونی شرح صدر دارد. برای همین در قرآن داریم شخص شرح صدر
«لِلْكَفْرِ» دارد.

به اصل بحث برگردیم! در آیه ۳۰ سوره مبارکه توبه را خواندیم، که

«قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»

«يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ حرف آن‌ها با کفار مشابهت دارد، «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»؛ خدا

آن‌ها را بکشد. این انحراف چه مدل انحرافی است؟! یعنی خدا انحراف سنگین را با حالت «مرگ

بر»، یاد کرده است. «قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ»؛ این حرفی است که با دهان است، در منطقه‌ی دهان است.

هدف از خدا کردن مسیح چه بوده است؟

این بحث را دقت کنید می‌خواهم با بحث کفار تطبیق کنم. وقتی که این آیات را جلو می‌آیید

می‌بینید این حرف تبدیل می‌شود؛ یعنی نه این که مسیح را خدا کردید، بلکه شما مسیح را به

عنوان یک زمینه، این قدر بالا می‌برید که مشارک خدا قرار می‌دهید، بالا می‌آورید او را به عنوان

عبد خدا نمی‌دانید. می‌بینید این قدر کار دست او است که او را می‌توانید از خدا جدا کنید، او زیر

سایه‌ی خدا قرار نگرفته است! وقتی که این مسیر باز شود، برای احبار و رهبان هم باز می‌شود،

یعنی برای دانشمندان و علمای آن‌ها این مسیر باز می‌شود که شما بتوانید با احبار و رهبان هم

همین کار را انجام دهید:

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا

إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (توبه: ۳۱)

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا» این عبارت «مِنْ دُونِ اللَّهِ» را دارد. هر جا که راجع به کفار

هم هست نگاه کنید «مِنْ دُونِ اللَّهِ» دارد. «وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ»؛ یعنی آن‌ها با مسیح هم همین کار

را می‌کردند می‌گفتند «رَبِّ مِنْ دُونِ اللَّهِ» است، یعنی او این قدر کار می‌کند.

شاید به همین صورت و به صراحت نمی‌گفتند ولی معامله‌ای که با آن می‌شد و نتایجی که از آن گرفته می‌شد قرآن ذکر کرده. ممکن است در پس پرده کسانی این اندیشه را ساخته‌اند این قدر کار در دست او است، این قدر می‌تواند کار انجام دهد، که او برای خود دارد یک عنوان پیدا می‌کند. در سیره‌ی مسلمانی اصلاً این طور نیست، به دلیل این که واقعاً قرآن و همین تشریحی که شده همین قرآن وقتی پخش شده الان حتی روستایی ما این طور نیست که به او بگویی این مریض تو را امام رضا شفا داد فکر نکن خدا شفا داده، آن روستایی هم این حرف را قبول نمی‌کند. یعنی این اندیشه اصلاً در مسلمانی جا نیفتاده، ولی این خطر وجود دارد، می‌شود این قدر بالا برد کار به دست او سپرد که او کم کم برای خود رب شود منتها «مِنْ دُونِ اللَّهِ» شود. «مِنْ دُونِ اللَّهِ» که شود آن موقع است که اهداف سیاسی این قضیه را می‌شود دنبال کرد. برای همین می‌بینید که «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» در حالی که آن‌ها «سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ».

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (توبه: ۳۲)

اصلاً آن اندیشه به خاطر این فکر است که «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ». ببینید آن‌جا می‌گفت: «ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ»؛ یک حرفی گفتند که می‌خواستند نور خدا را با دهان خود همین طور خاموش کنند؛ یعنی اراده کردند، احبار و رهبان خود را اتخاذ کردند، یعنی انتخاب کردند، یعنی روی این پروژه فکر کردند، یعنی کار کردند که «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ». چطور این تأمین می‌شود؟ در مشرکین ببینید که «يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ»، در خود مشرکین، چیزی که قرآن از مشرکین یاد کرده بت پرستی آن‌ها حتماً شنیده‌اید که به اسم شفاعت بوده، همین طور هم هست؛ یعنی بت پرستی خیلی چیز بی عقلی نیست که خود آن‌ها یک چیزی را بتراشند بعد بگویند این خالق ما است، این الان رازق ما است، این که تراشیدیم. اگر می‌بینید نزدیک به دو میلیارد از مردم دنیا بت می‌پرستند این قدر این اندیشه سخیف نیست که یک چیزی را خود آن‌ها ساخته‌اند بعد بگویند این من را خلق کرده، الان روزی من دست این است، این را

برای خود ساختم! در چین و هند که نصف بیشتر جهان هستند، بت می‌سازند و عبادت هم می‌کنند، در بین آن‌ها تعداد زیادی هم دکتر و مهندس و استاد دانشگاه وجود دارد. این قدر این کار بی عقلی نیست.

اگر اندیشه‌ای را سخیف تلقی کنید دیگر آن را نمی‌فهمید!

قرآن که با این پدیده‌ها درمی‌افتد باید ریشه‌ی این حرف‌ها را به دست آورد. من این تذکر را بارها داده‌ام این قدر اندیشه‌های بت پرستی و فرعون را سخیف تلقی نکنید، سخیف وقتی تلقی شود انسان نمی‌فهمد حرف اصلی چه بود و نمی‌فهمد الآن ممکن است چه اتفاقی بیفتد! یعنی چطور ممکن است بت پرستی در همین روزگار اتفاق بیفتد.

ما هم معتقد به الهه‌ها هستیم ولی تحت اراده خدا

بینید حرفی که بت پرست‌ها می‌گویند تقریباً شبیه حرفی است که ما تحت عنوان شفاعت می‌گوییم؛ یعنی ما می‌گوییم ائمه‌ی خود را قبول داریم ولی این‌ها شفیع هستند، ما ائمه را قبول داریم ائمه هم در این عالم کار انجام می‌دهند؛ یعنی ائمه در این عالم **نفوذ** دارند، از آن‌ها کار برمی‌آید، امام شفا می‌دهد، امام این کار را انجام می‌دهد. این هم طرح بحث شفاعت ما است، ما هم طرح بحث شفاعت می‌کنیم، نمی‌گوییم که ائمه‌ی ما کاری انجام نمی‌دهند کاری از دست آن‌ها بر نمی‌آید، می‌گوییم کاری از دست آن‌ها برمی‌آید منتها شفیع هستند و کار از دست آن‌ها برمی‌آید. آن‌ها هم همین را می‌گویند منتها راجع به چه چیزی می‌گویند؟ راجع به بحث ملائکه، یعنی شما خدا را دارید و ملائکه را دارید، این ملائکه و **مدبرات** امور که دارند امور را تدبیر می‌کنند.

چون ما سلسله‌ی انبیاء را همیشه داشتیم خیلی از این اندیشه‌ها ممکن است از طریق انبیاء به این‌ها رسیده باشد، شما نگویند یعنی چه مشرک از این اندیشه‌ها داشته است، انبیاء همیشه در بین انسان بوده‌اند و این اندیشه‌ها را از دهان آن‌ها داشته‌اند منتها به چیز دیگری تبدیل کرده‌اند.

شما ببینید مدبرات اموری که داریم ما واقعاً چیزی به نام الهه‌ی خورشید، الهه‌ی ماه داریم، الهه‌های مختلف وجود دارد؛ یعنی آن‌ها در عوالم بالاتر مثالی دارند، نمونه‌ی کلی دارند. همین که در روایات ما وجود دارد خروسی در عرش خدا است وقتی او می‌خواند همه‌ی خروس‌ها می‌خوانند؛ یعنی ما یک الهه‌ی خروس داریم که وقتی او می‌خواند بقیه‌ی خروس‌ها می‌خوانند. این نقدها هم وارد نیست که پس اگر او می‌خواند، همه‌ی خروس‌ها باید با هم بخوانند! این طور نیست این‌ها قابل جمع است، یعنی در بحث‌های عقلی این‌ها قابل جمع است.

تمام این‌ها در عوالم بالاتر نمونه دارد، به عبارتی مُثُل دارد، اصلاً جزء اندیشه‌های رسمی قرآن است که «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر: ۲۱)، لذا این‌ها خزینه دارد، تدبیر امور پایین با همان خزینه‌های بالا دارد انجام می‌شود. بحث ملائکه، بحث الهه‌های مختلفی که وجود دارند، منتها ما در اندیشه‌ی توحیدی این الهه‌های مختلف را زیر سایه‌ی آن اله واحد قرار می‌دهیم، اله واحد قهاری که با همه قهر کرده و همه را پوشانده، همه در بحث معرفتی ما به واسطه‌ی فیض تبدیل می‌شود؛ لذا براساس این اندیشه‌ی واسطه‌ی فیض است که می‌گوییم شفاعت هست، این‌ها کار می‌کنند منتها به اذن الله کار می‌کنند.

تأکید قرآن به شأن بشری مسیح

در سوره مائده در بحث حضرت عیسی، خیلی نسبت به این بحث که مسیحی‌ها راجع به مسیح چه می‌گویند در سوره مائده Zoom شده، شما اگر همین آیات سوره‌ی مائده را نگاه کنید، می‌بینید نسبت به اهل کتاب و نسبت به طرح بحث‌های این‌چنینی، آیه ۷۲ یک قسمت راجع به این‌ها می‌گوید، آیه ۷۳ یک معرفت دیگر می‌گوید، آیه ۷۵ دوباره به آن‌ها جواب می‌دهد که هم مسیح هم مادر او «كَانَا يَاكُلَانِ الطَّعَامَ»؛ آن‌ها غذا می‌خوردند، یعنی شأن را نبر... مثل همین چیزهایی که گاهی اوقات راجع حضرت صدیقه گفته می‌شود و راجع به ائمه گفته می‌شود، چیزهای عجیبی که می‌گویند این‌ها بول نداشتند، غائط نداشتند، چه نمی‌شدند، همه‌ی این

حرف‌ها که در حقیقت یک **شأن غیر بشری** از آن‌ها ارائه دادن است که آن‌ها هم ارائه می‌دادند، آن‌ها هم با سوء نیت‌هایی این شأن را ارائه می‌دادند. ممکن است در اندیشمندان آن‌ها با سوء نیت‌های جدی، در پایین هم آنچه بالایی‌ها می‌گویند این‌ها هم می‌گویند. ببینید می‌خواهد بگوید این‌ها غذا می‌خوردند «**كَانَا يَا كُلَّانِ الطَّعَامَ**».

در انتهای همین سوره مبارکه مائده یک طرح بحث دیگر از همین سنخ بحث‌ها را با این‌ها دارد، آیه ۱۱۶ گفتگوی خیلی عجیبی را با خود حضرت عیسی دارد که «**وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ**»، نه اله واحد. شما وقتی که رابطه را با بالا قطع می‌کنید تکثری درست می‌شود که این تکثر با وحدت جمع نمی‌شود؛ یعنی وقتی این الهه و آن الهه قرار می‌دهید بعد این‌ها «**مِنْ دُونِ اللَّهِ**» می‌شود یعنی رابطه را با بالا قطع می‌کنید، نه این که بالا را قبول ندارید، دقت کنید! بالا را قبول دارید و رابطه را قطع می‌کنید. رابطه‌ی این معرفتی که دارد از طریق این الهه می‌آید، این فکری که از این طریق می‌آید، این رابطه را داری با بالا قطع می‌کنی، به تکثر منهای وحدت تبدیل می‌کنی، به الهین. ما الهین قبول نداریم، به عنوان الهه این الهه را قبول داریم، آن الهه را قبول داریم، این‌ها الهه‌ها و مدبّرات امور هستند، این‌ها را قبول داریم ولی همه را با اله واحد قبول داریم لذا ما الهین قبول نداریم.

الهه‌های متعدد با اله واحد قبول ولی دو خدا مردود

خدا در این آیه از مسیح می‌پرسد که تو گفתי این‌طور است؟ می‌گوید من نگفتم! اگر من گفته بودم که تو می‌فهمیدی! یک گفتمان عجیبی سر جای خود است.

برای همین است که شما سوره مائده، آیه ۱۱۰ را نگاه کنید می‌فهمید جایگاه همین بحث توحیدی است که «**إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي**»، خب یک مرتبه کافی است دیگر! اگر بحث این است که نشان دهد کلاً «**بِإِذْنِي**» است، یک مرتبه گفتن این معرفت کفایت می‌کند! چند مرتبه که

نمی‌گویند! اصلاً انسان احساس می‌کند با یک دقت و عنایتی خدا مدام می‌خواهد بگوید درست است تو داری خلق می‌کنی من می‌خواهم این اندیشه‌ای که تو خلق می‌کنی و تو در عالم کار انجام می‌دهی تثبیت باشد، ولی ...

گاهی اوقات ما یک معرفت را به نفع یک معرفت دیگر ضایع می‌کنیم، می‌گوییم خدا همه‌ی کارها را انجام می‌دهد دیگران هیچ کاره‌اند! می‌خواهیم بگوییم خدا همه‌ی کارها را انجام می‌دهد همه چیز را خراب می‌کنیم! می‌گوییم: این اصلاً کاری نمی‌تواند انجام دهد. این طور نیست! خدا با یک دقتی گفته که هم این‌ها در عالم ربوبیت دارند، یعنی توی عیسی داری خلق می‌کنی منتها با این معرفت که «بِإِذْنِي»؛ به اذن من داری خلق می‌کنی. این اذن‌ها هم اذن‌های تشریحی نیست، یعنی این طور نیست که من خلق کنم من مستقلاً خلق می‌کنم، یعنی این همان اندیشه‌ی وساطت فیض را می‌خواهد نشان دهد ضمن این که این الیهین نباشد. اندیشه‌های توحیدی این طور هم به خاطر همین است با اینکه می‌بینیم در بحث ملائکه، بحث الهه‌های مختلفی که وجود دارد،

دقت کنید بت پرست‌ها چیزی که در پایین می‌سازند نماد آن اله است، نمی‌گویند این خالق است، می‌گویند: این نماد آن است، مثلاً آن آلهه‌ای که در عالم بالا وجود دارد نماد آن را می‌سازند. منتها ببینید ذوق شریعت هیچ موقع این نبوده که نمادهای این مدلی ساخته شود؛ لذا در روایات ما و در فقه ما بحث مجسمه تراشی و تصویر کردن چقدر نهی شده، که در حد حرمت است، جزء مکاسب محرّمه بحث می‌شود. این برای این نیست که کسی برود یک پرنده بتراشد، یک مجسمه‌ی پرنده درست کند یا عکس یک پرنده را بکشد، ولی اگر کسی مجسمه‌ی امام خمینی را بتراشد در جایی بگذارد که مرکز عبادی باشد، جلوی مسجد بگذارد، یک چیزی اندازه‌ی امام بتراشد جلوی مسجد بگذارد، این ذوق دین نیست. اگر کسی این کار را انجام دهد کسانی که می‌فهمند باید بیایند این مجسمه را بردارند، به دلیل این که برای انسان‌های ساده کم کم تبدیل می‌شود به این که از خود این نماد بخواهند چیزی بگیرند. سراغ همین نماد مجسمه می‌آیند، به انگشت‌های امام

چیزی وصل می کنند و شفا می گیرند، با این که بحث این بوده این نماد امامی بوده که این امام
 احیای اسلام کرده، ولی در ذوق کلّ ادیان ما چنین چیزی نداریم به دلیل این که انسان به شدت به
 بت پرستی متمایل می شود و این زمینه برای بت پرستی در انسان می شود. لذا تراشیدن تصویر از
 بزرگان، از کسانی که جا دارد انسان نسبت به آنها استشفا کند... تبدیل به بت پرستی می شود.
 دقت کنید ذوق دین این نیست. (دارم جواب سؤال های مقدر شما را هم می دهم) اگر گاهی
 اوقات قرآن به بت پرست ها می گوید: آیا کاری از دست این ها برمی آید؟ چون آن اندیشه وقتی مدام
 رقیق می شود تبدیل به این می شود که همین بت را الآن دارد می پرستد.
 آن ها می گفتند آلهه ی فلان چیز است پیکره ی آن ها را تراشیدند به خاطر این که یک مقدار
 جنبه ی حسّی تر در قضیه وجود داشته باشد.

ببینید قطع کردن رابطه به چه درد می خورد؟!

آیات را نگاه کنید، ۱- سوره یونس آیه ۱۸، ص ۲۱۰،

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ
 بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ *

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ»، آن ها عبادت می کردند «مِنْ دُونِ اللَّهِ» را
 عبادت می کردند ولی «وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»؛ یک کاری می کردند ولی یک چیز
 دیگری می گفتند، می گفتند این بت ها «هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»، مثل همین شفاعتی که ما
 می گوئیم، ولی یک کار دیگر می کردند و آن ها زیر بار این عبودیت، یعنی زیر بار حرف خدا نبودند
 زیر بار حرف چیز دیگری بودند، می شود شما زیر بار حرف خدا نباشید و بگوئید ائمه شفیع ما
 هستند. بگوئید نظر ما این است که این ها شفیع هستند ولی زیر بار حرف آن ها هم نباشیم؟
 «يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»، «مِنْ دُونِ اللَّهِ» را عبادت می کردند، «وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»،
 می گفتند شفیع هستند، می گفتند ولی در عبادت خود کس دیگر را عبادت می کردند.

شما می‌توانید تحت تربیت عرف باشید، تحت تربیت فکر خودتان باشید، تحت تربیت پدر و مادر باشید یعنی تحت ربوبیت پدر و مادر باشید، این که «أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» (بقره: ۱۷۰)؛ تحت این‌طور تربیت‌ها باشید ولی بگویید «يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»؛ آن‌ها را شفیع قلمداد کنید و این را بگویید نه این که این کار را انجام دهید.

آیه را بخوانیم «قُلْ أَ تَنْبِتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»؛ آیا دارید چیزی را خبر می‌دهید که خدا در آسمان و زمین نمی‌داند؟ «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ».

۲- در آیه ۳ سوره زمر هم نگاه کنید چنین چیزی دارد، آن‌جا یک مقدار ظریف‌تر است، «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ»؛ یعنی اولاً «مِنْ دُونِهِ» هستند، این را مدام قرآن تأکید دارد، «مِنْ دُونِهِ... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»؛ ما این‌ها را عبودیت نمی‌کنیم مگر این که بخواهند «إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ»؛ ما را به خدا نزدیک کند، یعنی این‌ها وسیله‌ی نزدیکی ما به سمت خدا هستند. ولی آن‌ها اتخاذ «مِنْ دُونِهِ» می‌کنند، خدا را اتخاذ نمی‌کنند ولی این‌طور می‌گویند که «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى».

این که شما بتوانید این رابطه را قطع نگه دارید، یعنی هم خدا را قبول کنید هم این‌ها را قبول کنید هم رابطه را قطع نگه دارید خودش یک طرح است.

۳- سوره نساء، آیه ۱۵۰، ۱۵۱ ص ۱۰۲، دارد که

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا *

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»؛ کسانی که نسبت به خدا و رسل کافر هستند، «وَيُرِيدُونَ»؛ اراده می‌کنند، می‌خواهند، که چه کاری انجام دهند؟ «يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ»؛ یعنی بین خدا و رسل تفرقه بیندازند، در حقیقت این رابطه‌ای که بین خدا و رسل وجود دارد قطع شود. این رابطه اگر قطع باشد برای او حرف حرف خودش می‌شود. وقتی بین خدا و رسل شما توانستید تفرقه

بیندازید و حرف حرف خودش شد شما می‌توانید به راحتی حرف را قبول نکنید چون حرف خود شما است. لذا «وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ»،

یک موقع است می‌گوییم ما بین انبیاء تفرقه قائل نمی‌شویم و بین ملائکه تفرقه قائل نمی‌شویم، این بحث خیلی عجیب است تفرقه بین خدا و رسل، تفرقه انداختن بین خدا و رسل یعنی این حرف را بگویید حرف خدا نیست، این فکر فکر خدا نیست. وقتی که توانستید این تفرقه را بیندازید «يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» می‌شود، می‌توانید در این صورت یک سری را قبول کنید یک سری را قبول نکنید! «وَيُرِيدُونَ»؛ اراده می‌کند که چنین کاری انجام دهد، «أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا». با ادبیات دینی در داخل همین‌ها اراده می‌کند یک راهی را پیدا می‌کند، این را قبول می‌کند آن را قبول نمی‌کند یک دین به این شکل درمی‌آورند.

این آیات برای کفار نیست برای منافقین است، بین خدا و رسول تفرقه می‌اندازد یک سری را قبول می‌کند یک سری را قبول نمی‌کند یک راه میانه‌ای در این بین انتخاب می‌کند. خدا می‌گوید: «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا»؛ حَقًّا این‌ها کافر هستند، این کفر است. کسی که خدا و رسول را هم قبول ندارد ولی طرحی که انجام می‌دهد این نیست که بگوید من خدا و رسول را قبول ندارم که از کفار شود، طرحی که انجام می‌دهد این است که «يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ»؛ بین خدا و رسول تفرقه می‌اندازد، فرق قائل می‌شود.

تحریر آیات تنها هنر کسانی است که با ادبیات دینی آشنا هستند

همین سوره نساء، آیه ۴۶، راجع به یهودی‌ها که نسبت به پیغمبر چه می‌گویند، دارد: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»؛ آن‌ها در حقیقت کلام را از موضع خودش خارج می‌کنند که این هنر یهودی‌ها است، هنر کسی است که با ادبیات دینی کار می‌کند، همین هنر، هنر منافقین است. چون وقتی شما بخواهید با ادبیات دینی کار کنید نمی‌توانید آیات قرآن را کنار

بگذارید، باید چه کنید؟ «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» باشد. «يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ»؛ می گویند که گوش کن و حرف نزن. بعد گفته اگر «وَأَسْمَعُ» بگویند اشکالی ندارد.

وقتی که می شود به رهبر حرفی را تحمیل کرد

(۴۴: ۱۲: ۰۱) مگر کسی می تواند به رهبر دینی می شود این را بگوید که: تو «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا»؟ ادامه را نگاه کنید «لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»؛ ما می شنویم اطاعت می کنیم ولی تو هم حرف ما را گوش کن، یعنی ما هم حرف داریم تو گوش کن، این اشکالی ندارد، ما صحبت می کنیم تو گوش کن تو هم صحبت کن ما گوش می کنیم اطاعت می کنیم. این تعامل با رهبر دینی اشکالی ندارد، این طور نیست که آدم بگوید ما اصلاً صحبت نمی کنیم توی پیغمبر هم گوش نده، توی پیغمبر گوش بده ما هم حرف داریم حرف خود را به تو می گوئیم، ولی تو صحبت می کنی ما گوش می دهیم، «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا». «وَأَسْمَعُ»؛ تو هم حرف ما را گوش کن. ولی یک موقع می گوئیم «وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ»؛ یعنی تو گوش کن در حالتی که تو شنیده نخواهی شد، یعنی در حقیقت تو حرف نزن بگذار ما حرف بزنیم، یعنی این طور در مقابل رهبر دینی عمل می کند که «وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ»؛ تو گوش کن ولی...، وقتی که کلام از موضع خودش خارج شده باشد، وقتی که تفرقه بین خدا و رسول افتاده باشد می شود این کار را انجام داد، «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ»، می شود به او گفت تو گوش کن و حال آن که ما گوش نمی کنیم، ولی تو حرف ما را باید گوش کنی، آن موقع می شود تحمیل کرد. (۳۴: ۱۴: ۰۱)

(سؤال) مسلمان ها «رَاعِنَا» می گفتند، آن ها هم «لَيَّا بِاللِّسِنَتِهِمْ»؛ در دهان خود پیچاندند و گفتند «رَاعِنَا»؛ یعنی ما را بچران، یعنی ما گوسفند هستیم، این طور به حضرت کنایه می زدند. همین آیه نازل شد که «رَاعِنَا» نگوئید «لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا» (بقره: ۱۰۴)، «انظُرْنَا» بگوئید که همان معنی را بدهد که به ما مهلت بده، ما را تحمّل کن. همان معنی را بدهد منتها این کلام نباشد که این بهانه را به دست آن ها بدهد. «رَاعِنَا لَيَّا بِاللِّسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ»؛ آن ها با پیچاندن

دهان و طعن در دین آمدند، می‌خواستند بگویند کسانی که دین دارند گوسفند هستند، کما این که الآن خیلی افراد می‌گویند مگر آدم ولی لازم دارد؟ ولی را محجور نیاز دارد، اندیشمند است که این صحبت‌ها را می‌گوید! می‌گوید مگر آدم ولی لازم دارد؟ در باب «حَجْر» ما ولی لازم داریم! این **طعن در دین** است. می‌خواهد بگوید کسانی که احتیاج به ولی و ولی فقیه دارند کسانی هستند که دیوانه هستند، محجور هستند، این طعن در دین می‌شود. با این که من بعید می‌دانم آن شخص نداند که ولایت در دو باب فقهی بحث می‌شود، یکی در بحث حَجْر است یکی در بحث ولایت در تصرف و ولایت فقیه در بحث بیع و مکاسب بحث می‌شود، اصلاً در حَجْر بحث نمی‌شود. او فقط می‌خواهد به دین طعنه بزند بگوید شما دیوانه هستید که احتیاج به ولی دارید. (۵۰: ۱۶: ۰۱)

تفاوت وکالت و ولایت

سؤال) «وَأَسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ» می‌دانید یعنی چه؟ یعنی تو وکیل ما هستی، تو ولی نیستی تو وکیل هستی! نقش وکیل این است که ما نظر خود را می‌گوییم تو باید گوش بدهی. درست است قرآن لبّ مطلب را نقل می‌کند. الآن نظام‌های دموکراسی مگر چطور است؟ به رئیس خود «وَأَسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ»؛ می‌گویند تو نماینده‌ی ما هستی تو که از طرف خدا وکیل و ولی بر ما نیستی، از این طرف تو وکیل ما هستی؛ یعنی ولی فقیه یا پیامبر باید منویات مردم را جلو ببرد ببیند مردم چه می‌خواهند! آن‌ها هم «سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» نمی‌گفتند، یعنی هر چه بگویی ما مخالفت می‌کنیم که نمی‌گفتند، می‌گفتند ما قدرت بر مخالفت داریم یعنی جای مخالفت بر ما باز است. نظام نظام وکالت از این طرف است یعنی تو باید کار ما را راه بیندازی قرار نیست که تو ولی ما باشی؟!

می‌فهمید تفاوت چیست، یک موقع «سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» می‌گویید، ما حرف را می‌شنویم ولی این قدرت بر ما هست که «عَصَيْنَا»، ما عصیان کنیم، این‌طور نیست که هر چه تو بگویی ما باید گوش بدهیم که!

از این طرف چطور است؟ از این طرف تو وکیل ما هستی «وَأَسْمَعُ»، تو گوش کن ولی نه این که تو هم حرف بزنی ما گوش کنیم، یعنی به عبارتی آن مسیر مسیر وکالت از این طرف است تو باید فقط گوش کنی. اگر این طور می گفتند این درست بود که «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا»، اولاً ما گوش می دهیم و اطاعت می کنیم، یعنی از طرف ما سمع سمع اطاعت است، ما گوش می دهیم و اطاعت می کنیم البته حرف می زنیم. همان چیزی است که می گویند «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران: ۱۵۹)؛ تو بنشین با افراد مشورت کن، با مردم مشورت کن، حرف دارند حرف خود را می گویند، اشکالی ندارد که صحبت کنند، ولی نظام ولایت، وکالت از طرف مردم نیست.

نظام وکالت از طرف مردم است که می گویند شما منویات این مردم را جلو نبردید، هر موکلی حق دارد که وکیل خود را عزل کند، (۴۹: ۱۹: ۰۱) شما اگر ببینید وکیل، کار شما را انجام نمی دهد موکل هستید او را عزل می کنید. شما وکیل من هستید، اگر نظام نظام وکالت از این طرف باشد شما دیگر به من پیشنهاد نمی دهید، من می خواهم این طور باشد شما باید این کاری که من می گویم به عنوان وکیل انجام دهید! اگر انجام ندهید می گویم کنار برو من یک وکیل دیگر می گیرم.

الآن نظام های دموکراتیک همین طور هستند، آن ها که وکیل خدا نیستند مردم می آیند رأی می دهند یک سری نماینده از طرف خود انتخاب می کنند از طرف خود مسئول می کنند، وکیل مردم می شود، باید کار مردم را جلو ببرد. اگر مردم بگویند ما جنگ نمی خواهیم او هم باید بگوید ما جنگ نمی خواهیم؛ چون وکیل مردم است، ولی اگر یک رهبر دینی در آن مقام قرار گرفت ولو این که از طریق خبرگان به آن جایگاه، به آن ناحیه رسید، ولو این که به این طریق اطراف حضرت علی جمع شدند و حضرت علی را در این ناحیه گذاشتند، ولی حضرت علی وقتی که به آن ناحیه رسید، او وکیل مردم نیست او ولی بر مردم است، وقتی که ولی بر مردم شد آن موقع اگر مردم

بگویند ما جنگ نمی‌خواهیم این‌طور نیست که لزوماً چون مردم گفتند ما جنگ نمی‌خواهیم او هم بگوید پس در این صورت جنگ نیست! (۲۶: ۲۱: ۰۱)

«وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ»، یعنی همین، یعنی تو گوش کن نه برای این که ما هم گوش بدهیم، تو وکیل ما هستی تو باید گوش کنی، این را می‌خواهد بگوید.

این آیات خیلی دقیق است، «وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ» یعنی چه؟ تو گوش کن در حالی که اصلاً صحبت نکن، در حالی که به حرف تو گوش داده نمی‌شود، همان نظام را در حقیقت بیان می‌کند. شاهد هم بعد از آن است می‌گوید: «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اسْمَعُ»، اگر این را می‌گفتند «لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ»؛ برای خود آن‌ها هم بهتر بود. یعنی آن چیزی است که اگر صحبت کنند و گوش کنند و اطاعت کنند این «خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ».

- «آی» یعنی چه؟

- یعنی پیچاندن، لام و دو یاء. در اندیشه‌ی بت‌پرستی بحث این است که چطور بین خدا و رسول می‌شود تفرقه انداخت؟ یعنی شما می‌توانید خدا را قبول کنید رسول را هم قبول کنید، اگر شما خدا و رسول را قبول کنید عملاً زیر بار همه چیز رفته‌اید، زیر بار دین رفته‌اید. مشابهت این فکر با مشابهت این فکر که شما خدا را قبول کنید، آلهه‌ها را قبول کنید، منتهای مراتب بین این‌ها بتوانید فاصله بیندازید. از این طرف در اهل کتاب خدا را قبول کنید، مسیح را قبول کنید، ولی در حقیقت نقشی به مسیح بدهید که بتوانید این فاصله را قطع کنید، این‌ها همان مشابهت‌هایی است که دارد اتفاق می‌افتد و طراح‌ی شده هم هست.

اندیشه‌های نادرست اقتصادی و سیاسی در قالب علم

(سؤال) بحث را از آیه ۳۰ سوره‌ی توبه شروع کردیم. این جلسه یک مقدار فنی شد، دلیل آن هم این است که (۲۰: ۲۴: ۰۱) حرفی که دارند می‌گویند ظاهر ظاهر فنی است، ولی پشت صحنه‌ی سیاسی دارد؛ یعنی یک پشت صحنه‌های دیگری دارد، ولی حرف در ظاهر دارد فنی ارائه

می‌شود! به عنوان یک اندیشه‌ی فکری دارد ارائه می‌شود. شما این را بفهمید، می‌فهمید این قالب یک مرتبه در یک اندیشه‌ی اقتصادی می‌آید، یا در یک اندیشه‌ی پزشکی که دارای آزمایشاتی است؛ یعنی مقدار زیادی Document آزمایشگاهی دارد و چیزهای دیگر دارد، بدانید که پشت سر این، دست کارتل‌های اقتصادی است؛ یعنی یک کارتل اقتصادی است که دارد این بحث را انجام می‌دهد که می‌خواهد فلان اتفاق بیفتد، آن موقع اندیشه‌های مربوط به قضیه را می‌سازد می‌بینید یک مرتبه همه جا از این‌طور مقالات پر می‌شود. شما در سطحی دارید برخورد می‌کنید که در سطح مقالات است، در صورتی که پشت صحنه‌ی این‌ها را می‌بینید... یک مرتبه می‌بینید در پزشکی بحثی در بیماری صرع مطرح می‌شود، در Text پزشکی مطرح می‌شود که یکی از اتفاقات این بیماری صرع وحی است، کسانی که oura می‌بینند و بیمار صرعی وقتی صرع می‌گیرد صحنه‌هایی را می‌بیند، می‌گویند oura می‌بیند؛ یعنی یک چیزهایی می‌بیند یک صداهایی هم می‌شنود، حتی چیزهای واقعی هم می‌گوید، می‌گوید چیزی که گم شده مثلاً آن‌جا است. بعد می‌بینید که Text کاپلان، این را Document (داکیومنته) می‌کند و وحی را به عنوان بیماری صرع مطرح می‌کند. در لایه‌ی بیرونی، در لایه‌ی علمی شما با این اندیشه برخورد دارید ولی در پشت صحنه‌ی این داستان حرف‌های دیگری خوابیده است. (۴۰: ۲۶: ۰۱)

علم امروز پشت صحنه‌های اقتصادی و سیاسی دارد

شما تعداد زیادی مقاله می‌بینید، مطمئن باشید، یعنی این قدر بدبینی در این بحث‌ها ایجاد می‌شود، یک مثال، شما می‌بینید که برنامه‌ی آشپزی می‌خواهد چیزی را تبلیغ کند، چیزی درست می‌کند و از خاصیت آن این قدر می‌گوید که این کالا را جا می‌اندازد، منتها چون این خیلی تابلو است، همه می‌فهمند این غذا را برای آن درست کرده است. اتفاقاً پول‌های کلان فلان شرکت می‌دهد یک غذایی درست کند در آن دیت به کار می‌رود، این را تبلیغ می‌کند و مقدار زیادی هم در خاصیت آن می‌گوید. مطمئن باشید که پشت صحنه‌ی این حرف‌ها مقدار زیادی بحث‌های

اقتصادی قرار گرفته که الآن تبلیغ این در آشپزی می‌شود، کاملاً هم واضح است و گرنه شرکت فلان که برای شکم مردم دلسوزی نمی‌کند، او تبلیغ کار خود را می‌کند. هیچ بعید ندانید که چند پزشک کنار هم می‌نشینند و از مزایای این که کاکائو در شیر اگر مخلوط شود این ترکیب ۸۰ درصد شیر ۲۰ درصد کاکائو چیز خیلی مفیدی است! هیچ بعید ندانید که چنین اتّفاقی در لایه‌های بیرونی علم بیفتد. کسانی که فکر می‌کنند علم خیلی پاک است و در پشت صحنه‌ی خود از کسی دستور نمی‌گیرد خیلی نادرست فکر می‌کنند! علم در لایه‌های بیرونی بسیار ناپاک است و دقیقاً از پشت صحنه‌های اقتصادی خود دستور می‌گیرد. در لایه‌های سیاسی هم همین‌طور است، اگر در جایی جنگ اتّفاق می‌افتد فکر می‌کنید برای چه جنگ اتّفاق می‌افتد؟ برای این‌که شرکت‌های اسلحه‌سازی در پشت صحنه هستند، باروت‌ها و چیزهایی که می‌سازند تاریخ مصرف دارد اگر تاریخ مصرف آن بگذرد باید چه کنند؟ باید جنگی به راه بیندازند. جنگ به راه می‌اندازند تا تمام تسلیحات را بفروشند. اگر شرکت‌های تسلیحاتی بخواهد، اقتصاد یک مملکت متضرر می‌شود پس باید در گوشه‌ای از دنیا جنگی راه بیندازند که این تسلیحات فروخته شود که نظام اقتصادی حرکت خود را انجام دهد. این خیلی در عالم طبیعی است.

مکر با نقاب اندیشه و علم!

این آیه ۳۳ سوره رعد را ببینیم «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»، این فکر، این حرف قرآن است، آیا کسی که ۱- «هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ»، ۲- «هُوَ قَائِمٌ... بِمَا كَسَبَتْ»، یعنی کسی که این‌طور است، این خدایی که این‌طور است هم ۱- «قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ» است، ۲- «قَائِمٌ... بِمَا كَسَبَتْ» است، یعنی کارهایی که انجام می‌دهند او قائم است. یعنی هم بر خود شخص هم بر فعل شخص قائم است، یعنی هم خود شخص هم فعل شخص و هم اراده‌ی شخص، همه چیز شخص، در اندیشه‌ی توحیدی می‌آید زیر سایه‌ی اراده‌ی خدا قرار می‌گیرد که «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (انسان: ۳۰)؛ حتی شاء شما هم زیر سایه‌ی شاء خدا قرار می‌گیرد. «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ

نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» (رعد: ۳۳)؛ یعنی خدا قائم بر هم خود شخص هم افعال شخص است و مشرف بر آن‌ها است. «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ»؛ آن‌ها آمدند برای خدا شرکاء گذاشتند. «قُلْ سَمُّوهُمْ»؛ بگو اسم این شرکاء را بگویند! این استدلالی که خدا دارد به این‌ها می‌گوید، می‌خواهم بگویم عبارت‌های قرآن عبارت‌های معناداری است، می‌گوید شما اسم آن‌ها را بگویند ببینیم چه اسمی برای آن‌ها می‌گویند، اگر اسمی دارند. اگر اسمی برای آن‌ها بگویند، می‌گویند: الهه‌ی خورشید، الهه‌ی ماه، الهه‌ی این و آن می‌گویند، یعنی این‌ها را می‌گویند.

برای همین است که در سوره نجم می‌گوید: «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ» (نجم: ۲۳)؛ یک سری اسم بی‌مسمی خود شما درست کرده‌اید، این‌ها اسمی است که پشتوانه ندارد، یعنی اگر این‌ها را قطع کنید شرکاء قرار بدهید، نه این که زیر پر خدا باشند، «سَمُّوهُمْ»، مجبور هستید بگویند درخت است و میز است و آلهه‌ی خورشید و آلهه‌ی ماه است؛ یعنی به این‌ها تبدیل می‌شود نه به اله واحد. بعد همان سوره نجم می‌شود که می‌گوید: «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا»؛ شما یک سری اسم‌هایی برای خود درست کردید، این‌ها اسم بی‌مسمی می‌شود. «أَمْ تَنْبَؤُنَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ»؛ یا این که دارید خدا را خبر می‌دهید به چیزی که در زمین خود او هم نمی‌داند، «أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ»، یا دارید یک حرف ظاهری چرت و پرت می‌گویید. می‌خواهم بگویم چه چیزهایی با فکر گفته شده است. «بل»، این «بل» چیست؟ «بل» اضرابیه است، «بل» اضرابیه وقتی می‌خورد یعنی همه‌ی این‌ها را کنار بگذار، بحث این‌ها نیست که این‌ها آمدند شرکاء درست کردند، بحث، فکری نیست. «بَلْ زَيْنَ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَصَدُّوا عَنِ السَّبِيلِ»؛ این تزیینی بر مکر این‌ها است، این‌ها مکر دارند که می‌خواهند راه خدا را ببندند یک سری بت به این شکل درست کرده‌اند یک سری اسم‌ها هم درست کرده‌اند، یک چیزهایی هم درست کرده‌اند راه رسیدن، و سبیل الله را با آن قطع کرده‌اند، راه رسیدن به خدا را در یک اندیشه‌ی

فکری به این شکل قطع کرده‌اند. آن‌ها عملاً مکر کرده‌اند بعد این مکر تزیین داده شده، «زَيِّنَ

لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ»، مکر این‌ها است نه این که فکر کنید صرفاً یک بحث اندیشه‌ای است!

این که می‌گوید تزیین داده شده، یا شیطان تزیین داده و شیطان هم منهای خدا نیست

شیطان عامل خدا است. برای همین گاهی اوقات داریم «زَيِّنَ اللَّهُ».

- خدا آن‌ها را تزیین داده؟

- «زَيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ»، تزیین داده شده است، این بحث مفصل است که فرصت آن

نیست.

تبدیل رابطه شفاعت به شراکت

سوره انعام، آیه ۹۴ را ببینید. این‌ها آیاتی راجع به خود بت پرست‌ها است، آیاتی که راجع به

کفار است، آیه راجع به منافقین، رابطه‌ای که این‌ها با هم دارند یک فکر است که مدام صورت‌های

مختلف پیدا می‌کند. بحث شفاعتی که مطرح می‌کردند قرآن می‌گوید این شفاعت را شما در حدّ

شفاعت نگه نداشتید، مشکل فکری شما این است،

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ

شُفَعَاءَكُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ» (انعام: ۳۴)؛ با شما شفاعتی را نمی‌بینم که گمان کردید

«أَنَّهُمْ» در شما شرکاء هستند، یعنی شفاعت که **رابطه‌ی طولی** است به شراکت تبدیل کردید، این

رابطه‌ی شفاعت نیست این **رابطه‌ی شراکت** است. این که کفار بحث «هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» مطرح

کردند این شفاعت نیست، گمان کردید بلکه این شراکت است، «لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا

كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ».

در سوره مائده با این آیات می‌شود به بحث‌های مسیح پرداخت. یک موقع می‌گویند مسیح ثالث

ثلاثه است، یک موقع می‌گویند مسیح ابن الله است، این مسیح ابن الله است، مسیح ثالث ثلاثه

است، مسیح خود الله است، الله خود مسیح است، این حرفها در حقیقت اضلاع یک اندیشه است
که دارد اینطور گفته می شود.

صلوات!

۱- سفینه البحار، ج ۷، ص ۴۳۹.